موافقت و مخالفت با قرآن کریم در اخبار متعارض

شاگرد۲: ظاهراً این روایت برای جایی است که احراز مخالفت شود.

استاد: کجا می‌شود؟

شاگرد۲: فرمایش شما برای جایی است که احراز نشده.

شاگرد: شما فضای الآن را در نظر نگیری‌د. آن زمان هنوز تنقیح نشده بود. الآن روایات ما خالص است و اینطور می‌فهمیم. آن زمان از همین ها پر بود. با زحماتی که کشیده‌اند اینطور شده. ممکن است روایاتی بوده که خلاف قرآن بوده و آنها واضح می‌فهمیدند. لذا اینها ناظر به همان ها باشد.

استاد: «لانعرف» را شیخ کلینی می‌گویند.

شاگرد: «زخرف باطل» را می‌گویم. عرض می‌کنم حضرت عالی با ذهنیتی که الان روایات ما صاف است، می‌فرمایید «زخرف باطل» به این معنا است.

شاگرد: اگر شما مخالفت ثبوتی روایات همان زمان را دیدید، جمله‌ای که فطرت کار است و امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه می‌گویند را چه کار می‌کنید؟ ببینید غیر از این می‌شود؟ حضرت دارند تعبد می‌گویند؟ یا یک امر روشن عند العقلاء می‌گویند؟ فرمودند:

> **إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالاً عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَمِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيُمْزَجَانِ فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَيَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى**[1]

«إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ»، حضرت دنباله اش می‌فرمایند کسی که بخواهد کاری کند، مخلوط می‌کند؛ **«يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَمِنْ هَذَا ضِغْثٌ»**؛ یعنی حق و باطل. **«فَيُمْزَجَانِ فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ»**. قبلش چه فرمودند: **«فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ»**. یعنی کسی که بخواهد جعل کند، نمی‌آید مخالف صریح قرآن را جعل کند، تا شما بگویید روایات می‌گویند روایت مخالف صریح قرآن که آمد زخرف است! او این کار را نمی‌کند. خود حضرت می‌گویند. می‌گویند جعّال اصلاً این کار را نمی‌کند. یعنی کاری می‌کند که **«فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ»**[2]؛ کاری

می‌کند که بتواند مستولی شود، لذا حق و باطل را مخلوط می‌کند. خب اگر به این صورت خود جعال، «خلص الحق من الباطل» نمی‌کند، «زخرف» چه می‌شود؟ یعنی چطور در زمان صدور، تشخیص می‌دادند که این قطعاً مخالف با کتاب است؟! لذا اگر عرض من باشد، درست است. «زخرف» یعنی چه؟ یعنی شما نگاه کن، استظهاری را که از قرآن داری را رها نکن. کاری به ثبوت آن نداشته باش. شما از کتاب خدا برداشتی داری، آن را محکم بگیر. به‌خاطر روایتی که در نظر خودتان مخالف است، قرآن را کنار نگذار. لذا در دیدگاه تو این زخرف است. چرا؟ چون با دید و تمسکی که تو به کتاب الله داری، و دیدگاه تو این مخالف با آن است، زخرف است. این تسهیلی است که عرض کردم.

شاگرد۲: الآن این مخالفت قطعی می‌شود.

استاد: در دید او بله.

شاگرد: جهل مرکب دارد؟

استاد: نه، تخفیف است. اگر من مولی این را گفته باشم و تو آن را در کردی، فردای قیامت تو را مواخذه نمی‌کنم. نمی‌گویم چرا حتماً نگفتی «نرد علمه الی اهلها» و ساکت نشدی؟

شاگرد۲: اگر برداشت خودم باشد که نمی‌توانم بگویم این روایت مخالف صریح آیه قرآن هست ای نه. ولی اگر از محکمات باشد می‌توانم.

استاد: یعنی «و لتکملوا العدة» را که امام علیه‌السلام در روایات عدد می‌گویند، موافق کتاب است که می‌گویند؟! می‌گویی نه. «لتکملوا العدة» یعنی قضاء. شما از کجا می‌گویی؟! آن هم یک قول دیگری در کنارش هست. ببینی می‌خواهم وجوه را بگویم. ذو وجوه است. شما می‌گویی محکم این است که «لتکملوا العدة» یعنی «لتکملوا عدة القضاء»، چون قبلش فرموده «فعدة من ایام اخر». این محکم است؟! این قطعی است؟! اگر قطعی است، پس چرا مفسرین ذو وجهین بودن آن را ذکر می‌کنند؟! اگر محکم بود که مفسرین ذیل یک آیه محکم الدلاله دو وجه ذکر کنند.

شاگرد۲: در برخی موارد شواهدی داریم که یکی از معانی آیه قرآن قوی‌تر است. اگر روایتی پیدا شود که نزدیک به آن است، آن را می‌پذیریم، ولی این‌که صرف برداشت من باشد و بگویم برداشت من موافق قرآن است، پس روایت با این موافق نیست، باید آن را کنار بگذاریم.

استاد: خالصه محکم هست یا نیست؟ درجایی‌که محکم هست، وقتی روایتی خلافش بیاید، روایت را قبول می‌کنید؟

شاگرد۲: آن جا همه می‌گویند محکم این را می‌گوید، پس این روایت خلاف آن است. این برداشت شخصی من نیست. اجماع این است که آیه این را می‌گوید.

شاگرد: حاج آقا می‌فرمایید مخالف قرآن را کسی جعل نمی‌کند.

شاگرد۲: جایی که برداشت ها مطرح است... .

استاد: اگر برای کسی تنها همین برداشت از آیه هست، اصلاً تصور نکرده و تفسیر نخوانده ...

شاگرد۲: مخالف قرآن نیست که بخواهد در قیامت احتجاج کند. خداوند می‌گوید تو مخاطب نبودی که این برداشت را بکنی.

شاگرد: ایشان استظهار از قرآن را برای غیر ائمه جایز نمی‌دانند.

استاد: استظهار غیر از معنای مستقر عرفی نزد کل مسلمینی است که از بچگی قرآن خواندهاند. یعنی کسی که مسلمان بوده و از بچگی قرآن شنیده، ناخودآگاه از یک آیه، یک معنایی در ذهنش است. بعداً که تفسیر میخواند میبیند مجاهد و مفسرین اینطور گفته اند. برای خودش یک معنایی دارد. عرض من این است که این معنایی که او در یک بستر جامعه اسلامی دارد، وقتی تفسیر میخواند میبیند چند وجه است، اما قبل از اینکه تفسیر بخواند در ذهنش یک وجه بوده. حدیث مخالف کتاب چه میگویید؟ میگویید شما از این قرآنی که از بچگی میدانستید بهخاطر یک روایت دست بردار؛ آن را کنار بگذار. لسان این چه لسانی است؟ لسان صیانت دین این مخاطب است؟ یا لسان ثبوت است؟ یعنی همینی که تو فهمیدی اگر روایت خلافش هست، زخرف است؟

شاگرد: اگر این شخص در جامعه اهلسنت رشد کرده باشد، مفهومی از آیه دارد که روایت مخالف آن است. لذا صرف اینکه در جامعهای باشد که حجت نمیشود. در جامعهای باشد که موافق با اهلبیت و روایات آنها باشید، مشکلی ندارد. ولی به صرف اینکه در یک جامعهای رشد کرده که برایش حجت نمیشود.

استاد: خب اگر به این صورت است، روایت عرض علی الکتاب برای کسانی است که تنها در جامعه شیعی رشد کردهاند؟!

شاگرد: نه، باید کتاب را فهمیده باشند. عرض علی الکتاب، فرع بر فهم کتاب است. اگر در جامعه اهلسنت باشد، درست نیست. مثلاً از آیات، تشابه جسمانی را بفهمد، برای او حجت نیست. او از آیه ید، ید میفهمد لذا قائل به تجسم میشود. حال روایاتی بیاید که بگوید تجسم نیست، آنها را به دیوار میزند. یعنی میخواهم بگویم حجیت آیات باید روی قواعدی باشد، صرف اینکه در یک جامعهای رشد کرده دلیل نمیشود.

شاگرد۲: تکمله کلام ایشان این است: «إنّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»[3]. این ثبوتی است. با توجه جناب عالی نمی خواند. یعنی یک نوری است. در اینجا میتوان مخالفت را طوری معنا کرد که شما میگویید؟

استاد: وقتی لسان یک حدیث ثبوتی است که ما مشکلی نداریم.

شاگرد۲: در مورد قرآن اینطور میگویند. دیگر نمیتوانیم بگوییم مخالفت تو در مقام ظاهر است. بلکه نور قرآن است. لذا میگفتند لذا برای موافقت با قرآن، مثل روایت «حرم الخمر علی المسلمین» است، و مخالفت یعنی روایتی که با روح آن موافق نباشد.

استاد: خب اگر یک چیزی، موافق با کتاب الله بود، یک چیز دیگری آمده و امام علیهالسلام از باطن قرآن اخبار میکنند، نزد او مخالف است؛ «ما خالف کتاب الله فذروه»؛ یعنی نور ندارد؟!

شاگرد۲: این فضا، مخالفت و موافقت ظاهر نیست. مخالفت و موافقت روحی است. وقتی حضرت باطن یک چیز را میگویند، مخالف با روح قرآن که نیست.

استاد: ببینید ای ثبوتی است ای اثباتی است. «إنّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ»؛ موافق نزد شما مرام است ای موافقت ثبوتی؟

شاگرد۲: دارد به اینها القاء میکند. یعنی یک مرحلهای هست که شما موافقت روحی را میفهمید، یک مرحلهای هست که شما نمی فهمید. الآن ناظر به آن نیست.

استاد: «ما وافق» ثبوتی است ای اثباتی است؟

شاگرد۲: ثبوتی است.

استاد: «فخذوه» ثبوتی است ای اثباتی است؟

شاگرد۲: براساس تشخیصی که دادی، بله.

استاد: پس از ثبوتی در آمدی. «فما واقق»، موافقت عند الآخذ است ای موافقت عند الله است؟ «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ»؛ یعنی «فما واقق عند الله کتاب الله فخذوه»، شما که علم الهی ندارید. یعنی «فما واقق عند الآخذ من کتاب الله». همان هم نور است. اما «وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»، یعنی ما خالف عند الآخذ، اما مانعی ندارد همینی که عند الآخذ مخالف است، بطنی از آیه باشد که آن هم نور دارد. اما آن نور مخالف این نور نیست. یعنی چند نور در طول هم هستند. شما نوری از ظاهر آیه دارید، «فخذوه». حدیث چیزی دیگری را میگوید، شما موظف نیستید، «ذروه»؛ من به شما تخفیف دادم. فردا هم مواخذه ات نمیکنم که چرا اینها را ترک کردی.

شاگرد: در احکام درست است اما در خیلی از جاها اینطور نیست. مثلاً آیه در مورد زنان پیامبر نازل شده، اما روایت میگوید که منظور اهل البیت هستند. ظاهر کلام و صدر و ذیل آیه اینطور میگوید. دراینصورت باید زیارت جامعه کبیره را هم به دیوار بزنیم، چون میگوید حساب خلق خدا در روز قیامت با اهل البیت است. خب وقتی اهل البیت بطن آیه را برای ما توضیح دادند، ظاهرش مخالف با قرآن است. آنها میخواهند ما را رشد بدهند، اگر این کار را بکنیم که دیگر چیزی نمیمانند.

استاد: چند بار دیگر عرض کردم؛ در سایت بن باز مفتی سعودی موجود است. میگوید هر کسی بگوید رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله غیب میدانند، کافر است. چرا؟ «قُل لا يَعلَمُ مَن في السَّمٰوٰتِ وَالأَرضِ الغَيبَ إلّا اللّٰهُ»[4] این آیه را میآورد.

شاگرد: خب آیات دیگری هم هست که غیر خدا را هم شامل میشود.

استاد: خب اگر آنها را میگفت که نمیتوانست تکفیری کند. همین یکی آیه را میآورد و بعد میگوید کافر است. چون آیه میگوید: «قُل لا يَعلَمُ مَن في السَّمٰوٰتِ وَالأَرضِ الغَيبَ إلّا اللّٰهُ». آیه زدن بن باز محکم است یا نه؟

شاگرد: آیه دیگر هم دارد که استثناء نمیکند و دیگران را هم داخل میکند.

استاد: اگر آیه یادش نباشد، چه؟ وقتی شما با یک روایت مواجه میشوید، تمام آیات یادتان هست؟ یکی از مشکلات موافقت با کتاب همین است. وقتی حضرت میگویند «ما واقق کتاب الله»، اگر با یک روایت مواجه شدید، همه آیات یادتان است؟! ولو در بستری که آقا میگویند. خیلی وقت ها هست که یادتان نیست. اول میشنوید و بعد میگویید مخالف است. بعد میگویید یک ماه بعد فلان آیه یادم آمد و دیدم نسبت به جمع دو آیه، مخالف نیست. روز اول کار حرامی کردید؟! البته بحث محکمات و متشابهات بحث مفصلی دارد. اصلاً محکم را چطور معنا کنیم. مثلاً نص کجا محقق میشود؟ کسانی که تجسیم را میگویند آلان کتاب هایشان را ببینید؛ آلان مفصل از دانشگاههای سعودی پایان نامه بیرون میآید؛ در علم کلام مفصل پایان نامه میآید، در تأیید تجسیم احمد بن حنبل. پایان نامه میآید و دفاع میکنند. اما وقتی لحن آنها را ببینید، میبینید لحنی نیست که بگوید خدا دست دارد. آن تجسیمی که ما به آنها نسبت میدهیم نیست. او میگوید شما نگو «ید» یعنی قدرت. چرا برای کلام خدا یعنی میآوری؟! ید یعنی ید، اما اینکه چطور است، ما نمیدانیم. المعنی واضح و الکیفیة مجهولة. میگوید تا یک نص را سلف صالح ندانشتند. آنها نمی گفتند ید یعنی قدرت. میگفتند ید یعنی ید. تمام. اما نمی گفتند ید یعنی قدرت. از مالک زیاد نقل میکنند که «و السواک ممنوع». میگفت: «النص واضح، و الکیفیة

مجهولة و السواله بدعة». یک تئلیث این چنینی دارند که زیاد تکرار می‌کنند. می‌گوید تو چه کار داری؟! او می‌گوید دی یعنی قدرت و دیگری مثلاً می‌گوید یعنی علم! بعد هم مدام اختلاف می‌کنید! نه، دی یعنی دی.

و لذا حضرت به ابن عباس فرمودند با آنها با قرآن محاجه نکن. «ان القرآن حمّال ذو وجوه»، این طبع خصوصیتی است که در تفسیر از مطالب بسیار عالی است که قرآن باید به این صورت باشد. روی این حساب عرض می‌کنم که مخالفت روایات با کتاب، مخالفت عند العاقل است. و دستور به «ذروه» برای تسهیل است؛ برای این است که من مولی به‌خاطر عجز تو نمی‌گویم حتماً باید متوقف بشی. اگر متوقف شوی به دین و صیانت دینت صدمه می‌زند. خیلی از جاها می‌بینید که متوقف در دراز مدت دینش را از دست می‌دهد. یعنی جاذبیت در اخذ به آن واضحات شرع است؛ خطوط قرمز شرع لازم است، نمی‌توان معانی طولی را فدای واضحات خطوط قرمز اصل دین کنیم. واضحاتی که مربوط به اصل اعتقادات است، محکم است. لذا خیلی در کتاب‌های بزرگانی از علماء شیعه تکرار می‌شود...؛ من همیشه عرض می‌کنم که این حرف خیلی می‌ارزد. ولو اصلاً حرف درستی نیست. ولی خیلی می‌ارزد. «لا یفید علما و لا عملاً». چه کسانی این را گفته اند؟ از اساطین علم گفته اند. خیلی هم می‌ارزد. یعنی چه؟ یعنی ما بی ضابطه و سردرگم نیستیم که در اینجا توقف کنیم و مدام بگوییم نمی‌دانیم. «لایفید علما و لا عملاً»؛ برای خبر واحد می‌گویند آن را کنار بگذار.

شاگرد: برخی ظاهر قرآن را گرفتند و کارشان به جهنم کشید. اگر آنها توقف می‌کردند بهتر نبود؟

استاد: ببینید اهل جهنم وقتی است که بدون تجویز مولی.

شاگرد: پس به اینجا می‌رسیم که عرض به قرآن در صورتی است که هیچ چاره‌ای نباشد. فحص کامل کرده باشیم. دراینصورت عرضه به قرآن می‌کنیم و قرآن را مقدم می‌کنیم. هیچ چاره‌ای نباشد، نه اینکه تا رسید بگوید ظاهر این است و همین را می‌گیرم. هیچ محققی به این صورت تحقیق نمی‌کند.

استاد: در فضایی که یک عوام از مدینه یک حدیثی را می‌آورند، و قبلاً شنیده که حضرت گفته اند به قرآن عرضه کن، یعنی می‌گویید این عوام باید تفسیر بخواند؟!

شاگرد: اصلاً مخاطب در اینجا عوام هستند؟

استاد: بله.

شاگرد۲: منظور کسی که روایت شناس و حدیث شناس است. نه اینکه بدون توجه به معانی حدیث همینطور عرضه کنند.

استاد: با این بیانی که من می‌گویم هیچ مشکلی نیست. من می‌گویم مولی حرفهای خودش را زده؛ «لی سبعین وجها» را زده.

شاگرد: آقای بن باز بهراحتی می‌توانست این آیه را ببیند و این حرف را نزند. این چه محققی است؟!

استاد: من از او مثال زدم، چون شیعه و سنی، همه می‌توانند آیات دیگر را ببینند. اما در بستر روایات خیلی واضح است که یک روایت به گوشمان نرسیده است. قرآن را همه دیده‌اند.

شاگرد: یعنی در روز قیامت خداوند به بن باز می‌گوید تو قصوری نداری؟!

استاد: می‌گویی. چون آیه دیگر خداوند هم بود. می‌گویی آیه دیگر من بود، چرا آن را ندیدی؟! اما عوامی که روایت دیگر به گوشش نرسیده اینطور نیست. روایت که قرآن نیست. یعنی اگر یک روایتی آمد که مخالف با قرآنی است که تا به حال می دانستیم، مجاز نیست آن را کنار بگذارد؟! این عوام باید چه کار کند؟! او روایت دیگر را نشنیده شما می‌گویی برو وسائل را نگاه کن؟!

شاگرد۲: یک دسته از روایات هست که اگر روایاتی از اهل البیت به ما رسید حق ندارید آن را رد کنید.

استاد: فضیلتا ای عزیمتا؟! صحبت همین است. روایت دیگر هم می‌گویی «فاضربوه». مخاطب این عوام هستند ای نیستند؟

شاگرد۲: این روایت مخاطبش عوام است. یعنی عوامی است که می‌گویی تا نپرسیدی در نکن. حتی اگر انتساب به ما داشت، و ثابت نبود که از ما صادر نشده، آن را در نکن.

شاگرد: «فللعوام ان یقلدوه»، عوام چه کاری به جمع کردن دارند؟

استاد: بله. آقا فرمودند روایات مختلفی می‌آید. حاج آقا بعضی وقتها حرفهایی داشتند که تأکیدات مهمی بود. اینطور نیست که شما عوام را پا در هوا نگه دارید. وقتی یک حدیث بیایی و بگویی نگه دار، در ذهنش رسوخ می‌کند. دو سال بعدش می‌بینی دارد بر طبق آن حرف می‌زند. خیلی مهم است درجایی‌که روایتی آمده و اصول ساختار ایمانی را به هم می‌زند، بعد از مدتی می‌بینی که این عوام منحرف شده و کم له من نظیر! خودشان بلد بودند چه کنند. اینکه می‌گویند با قرآن بسنج، همه آیات قرآن هست. اینکه می‌گویند با سائر روایات ما بسنج، سائر روایات هم در دسترس است. حاج آقا می‌فرمودند مرحوم صاحب کفایه بالای منبر می‌گفت: زمان ما حجت بر مجتهد تمام نیست، مادامی که به مستدرک الوسائل مراجعه نکرده. این را صاحب کفایه می‌گفتند. در زمان صاحب کفایه مستدرک نوشته شده بود. صاحب کفایه می‌گوید خب تا به حال نبود، یک مجتهد اگر فتوا می‌داد حجت بر او تمام می‌شد، چون وسائل را نگاه می‌کرد و مستدرک که نبود و این همه کتابهایی که مستدرک جمع کرده است در دستان مجتهد نبود. اما وقتی مستدرک آمد نگاه می‌کند. ببینی وقتی حضرت می‌گویند اگر یک روایت دیدی که مخالف با کتاب است، یعنی برو سائر روایات را هم ببین؟! به گوش او که نرسیده. در اینجا چه کار می‌کنند؟ برای او یک امر ثبوتی را نمی‌گویند. دارند او را از ظنون و اموری که قدرت جمع کردنش را ندارد، صیانت می‌کنند. نمی‌تواند سبعین وجوه را بفهمد اما بنابر استظهار دیگر می‌گوید «احکمانه».

اصل عرض من این است: وقتی او را به کتاب الله ارجاع می‌دهند، محکمات کتاب الله مراتب دارد. برای عالم یک جور است و برای عوام هم هست. شما نمی‌توانی بگویی محکمات قرآن تنها برای علماء است و تمام. بله، برای علماء یک محکماتی هست که برای عوام نیست. اما برای عوام هم محکمات داریم. حضرت می‌گویند محکماتی که شما از قرآن داری، از آنها دست برندار. محکم آنها را بچسب. مبادا توی آخذ، از آن چه موافق می‌بینی در شوی و آن چه که مخالف می‌بینی را اخذ کنی. ابدا! این حاصل عرض من است.

شاگرد: برای عوام یک قدر متیقنی ثابت است. توحید و نبوت و معاد در عرف عموم مردم معلوم است. ولی وقتی از این قدر متیقن بیرون بیایند... .

استاد: یک روایتی که زیاد گفته‌ام، این است: کافر و مسلمان وقتی این آیه شریفه را می‌خوانند، چه چیزی برداشت می‌کنند؟ «قُتِلَ الْإِنسَٰنُ مَآ أَكْفَرَهُۥ» این آیه ذم می‌فهمند ای مدح؟ مذمت می‌فهمند. نمی‌توانیم بگوییم من چیزی نفهمیده‌ام توقف کن. حال یک روایت می‌آید و می‌گوید این «الانسان» یعنی امیرالمؤمنین ع. این روایت مخالف کتاب هست ای

نیست؟ کسی که میتواند جمع کند میگوید مخالف نیست. اما کسی است که میگوید چطور ممکن است؟! ذهن های توحدگرائی هست که میگوید انسان ای این است ای آن است، اصلاً نمیتواند جمع کند. میگوید اگر انسان در اینجا مذموم است، محال است انسان در اینجا امیرالمؤمنین باشد. چون امیرالمؤمنین که مذموم نیست. من چه عرض میکنم؟ روایت میگوید اگر دیدی روایتی با قرآن مخالف است، قبول نکن. نگو انسان در اینجا یعنی امیرالمؤمنین. چون نمیتواند جمع کند. اگر در این کلام انسان، مذموم است، مذموم است. بعد بگوید حالا این انسان مذموم امیرالمؤمنین است؟! میگویند این مخالف کتاب است، آن را کنار بگذار. یعنی به آخذ میگویند آن هایی که برای تو از قرآن واضح است و میدانی دینت است، با یک روایت آنها را کنار نگذار. اینها را بگیر. «قتل الانسان» بهمعنای ذم، حقیقت هست یا نیست؟ «عَلَىٰ كُلِّ صَوَابٍ نُورًا»، این مذمت نور دارد یا ندارد؟ دارد. اما منافاتی با این ندارد که مراد از «الانسان» در یک درجه و باطنی مذمت نباشد، برای کسی که میتواند بفهمد. این حاصل عرض من است.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] نهج البلاغه صفحه : ۸۸

[2] همان ۴۶۵

[3] الكافي , جلد۱ , صفحه۶۹

[4] النمل ۶۵

[5] عبس ۱۷و۱۸

بازبینی #1
ایجاد شده 12 آوریل 2026 12:24:40 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 آوریل 2026 12:31:08 توسط ... .